بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل الساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي يتسكنه عرضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران و ياوران و بلكه از سرداران آن حضرت باشيم

بحث در حمد بود كه به اين آيه شريفه رسيديم كه الحمدلله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين در بحث قبل بحث تفاوت حمد مطلق حمد و تسبيح و تسبيح مطلق تا حدي كه جلسه اقتضا داشت و وقت اقتضا داشت عرض شد در اين بحث امروز بحث رب را ايشان ابتداعا مطرح مي كنند كه الحمدلله رب العالمين چون الله را هم در كلمه بسم الله مطرح فرموده بودند اينجا كلمه رب را مطرح مي كند رب را همانطوري كه اهل لغت معنا كردند گاهي از ربب مي گيرند گاهي از ربي، اگر از ربب بگيرند به معناي مالك و صاحب و سيد و معاني ديگري كه ذكر مي كنند اطلاق مي شو و اگر از رببي بگيرند كه به معناي همان تربيت كردن است اگر از ربب بگيرند اسم صفت مي شود و از اسما مي شود و از اسماء صفتيه مي شود و يا از اسماء ذات به معناي ثابت سيد از اسماء ذات مي شود لذا اگر كه گاهي مي بينيد در كتب عرفاني يا فلسفي رب را گاهي به عنوان اسم ذات گرفتند و گاهي به عنوان اسم صفت گرفتند و گاهي به عنوان اسم فعل گرفتند اين برگشت مي كند به نوع برداشي كه از و معناييكه از رب داشتند لذا بنابر معاني مختلف امام رحمه الله عليه هم مي فرمايد كه گاهي رب اسم ذات گاهي اسم صفت است و گاهي اسم فعل است، اين يك نكته اي كه دفع دخل شود كه اگر يك جايي ديديد كه عنوان اسم فعل به كار رفته كه از اسماء افعال است بدانيد كه از ‌آن ماده تربيت كردن و آن حالت مربي بودن نشأت گرفته اگر به عنوان اسم صفت يا اسم ذات باشد از آن ماده ربب نشأت گرفته كه حالا اين ديگر خيلي نمي خواهد روي مسئله اشتقاقاتش بحث بكنيد ايشان نكته دقيقي كه ذيل بحث رب اينجا مطرح مي كنند رب را كه همان معناي ربب گرفتند به معناي مالك ميگيرد وقتي كه رب را به معناي مالك گرفتند كه مي فرمايند كه فرب هو المالك اما وقتي كه مالك شد مالك وقتي كه مالكيتش حقيقيه باشد نه مالكيت هايي كه ما نسبت به اشياء در نظام اجتماع داريم در آن تدبير هم خوابيده لذا آن تدبيري يا تربيتي يا تدبيري كه در بعضي از معاني براي رب ذكر مي شود به اين عنوان مي شود لازم معنا، يعني چون رب مالك است تدبير و تربيت جزء شئونش است نه جزو معناي مطابقي آن، پس به اين عنوان رب را ايشان مالك مي گيرد يك بياني ايشان دارد كه اين بيان ايشان بسيار كارگشا است مي فرمايد كه ما در مالكيت اگر بخواهيم مالكيت حقيقي را ترسيم كنيم از منظر آموزشي بحث اگر بخواهيم نگاه كنيم، نه از منظر واقع و معناي دقيق نه از منظر آموزشي ايشان يك نگاه آموزشي كاملا دقيقي به مسئله مي كند و اين را در كتاب شريف اعتبارياتشان رساله اعتبارياتشان خيلي دقيق معنا مي كنند در خود الميزان هم بارها خواهد آمد انشاءالله در بحثهاي آينده جلدهاي آينده اين بحث خواهد آمد لذا اگر اينجا آن نكته اصلي اش راتوجه كنيم آنوقت ديگر در يك فراقي هستيم از مسئله و توجه به شاخ و برگهايش مي كنيم ديگر تنه اش حل شده شاخ و برگهاي اضافي كه پيدا مي كند ايشان مي فرمايند كه هر جايي كه وقتي بحث اعتبارات و ارتباطات انسان با اطراف خودش برقرار مي شود بحث اعتباريات كه در رابطه با اجتماع است مطرح مي شود تمام آن اعتباريات كه در رابطه با اجتماع است از يك علم حضوري نشأت مي گيرد از يك مبدأ دروني نشأت مي گيرد چون مبدأ دروني دارد انسان مي تواند اين اعتبار را در جامعه و اجتماع ايجاد كند لذا اين يك بحث دقيق در رابطه با اوامر و نواهي و اعتبارات اجتماعيه است كه ايشان در چند جا اين بحث را مطرح مي كند در الميزان هم مفصل بعدها خواهد آمد هر اعتباري كه انسان در بيرون مي كند زوجيت مالكيت هر اعتباري كه در رابطه با اجتماع دارد تمام آن مسائلي كه در رابطه با اجتماع ممكن است پيش بيايد رياست مرئوسيت ازدواج، زوجيت، بحث مالكيت، هر اعتباري كه شما حساب كنيد ايشان مي فرمايد از يك مبدأ دروني نشأت مي گيرد بايد در درونش رابطه اي داشته باشد كه مبدأ اين باشد كه اين از آن نشأت گرفته باشد اين بحث را ايشان در اينجا تطبيق در مالكيت مي كند مي گويد وقتي كه مي فرمايد كه رب الحمدلله رب العالمين رب مالك است مي گويد مالك است و انسان براي شناخت اين مالكيت كه چه سنخي است نزديكترين راهش در آن نوع مالكيتي است كه در درون خودش دارد نه در بيرون يعني مالكيت حق از نوع مالكيتي نيست كه با اعتبار ايجاد شود بلكه حقيقت است مثل مثال مي زنند مثالش اين است انسان مالك اعضا و جوارح خودش است يا خير آيا اين به جعل كسي اين مالكيت ايجاد شده يا واقعا هست انسان نسبت به اعضا و جوارح خودش مالكيتش حقيقيه است اگر بخواهيم مسئله را در همين مسئله چون عرض كردم اين آموزشي است در همين حد به عنوان آموزشي نگاه كنيم كه مالكيت حق مثالش نه مثلش مثالش مثل مالكيت انسان است نسبت به اعضا و جوارح كه يك مالكيت حقيقيه است لذا خداوند تبارك و تعالي هم نسبت به عالم وقتي مي گوييم لله ملك السموات في الارض يا خداوند مالك همه اشياء‌است يا رب همه اشيا است اين مالكيت و ملوكيت هر دو نسبت به حضرت حق مالكيت و ملوكيت حقيقيه است نه اعتباريه كه به جعلي ايجاد شود و به جعلي قطع شود رابطه اگر مالكيت حقيقيه شد آيا مي شود اين مالكيت حقيقيه را قطع كرد اعتبارش را يا خير؟ راه قطع ندارد مالكيت حقيقيه چون جعل ايجادش به جعل نبود قطعش هم به جعل نيست، اين نوع مالكيت را ايشان مي فرمايد كه خداي تبارك و تعالي مالكيتيش نسبت به اشيا مثال و نظيرش به همين مالكيتي مي ماند كه انسان دارد البته عنوان آموزشي دارد چرا عنوان آموزشي دارد، چون حقيقتا انسان و آنچه كه مالك است خودش انسان و فعلش و مالكيتش همه در تحت قيوميت حضرت حق است لذا مالكيت انسان هم به جعل است اما نه به جعل اعتباري لذا آنچه را كه مالك است مالكيت را به آن تمليك كردند نه مالكيت را ذاتا داشته باشد پس مالكيت انسان هم قيومي نيست هر چند اين نزديكترين مثال است براي مالكيت حضرت حق است از اين مثال نزديكتر مثال زدند به مالكيت انسان نسبت به ايجاد صور ذهنيه اش يعني وقتي كه انسان در ذهنش صورتهايي را ايجاد مي كند نسبت به آن صورتها مالك است يا خير؟ در ذهنش مالك است. موجدش هم خودش است در حاليكه نسبت به اعضا و جوارح انسان موجد نبود موجدش ديگري بود اما مالك بود اما نسبت به صورتهايي كه در ذهنش ايجاد مي كند آيا مالكيت دارد يا خير اصلا موجدش خودش است يعني الان شما مي توانيد چشمهايتان را ببنديد يك كوهي از طلا تصور كنيدآيا به تصور شما اين كوه در ذهن شما ايجاد شده است يا خير؟ ايجاد شده تا قطع نظر كنيد از آن ذهنتان رااز آن منصرف كنيد اين معدوم شده يعني به توجه شما ايجاد مي شود با غفلت شما و عدم توجه شما معدوم مي شود اين يك پرانتز باز كنم يك مثالي بزنم، يك بزرگواري از اهل معنا كه مرحوم آقا ميرزا شيخ جعفر آقا مجتهدي بود خدا رحتمش كند ايشان يكي از دوستان مي خواست برود جبهه رفت از ايشان زمان جنگ خداحافظي كند زمان خداحافظي آقا ميرزا شيخ جعفر يك علاقه خاصي به اين شخص داشت وقتي كه خداحافظي كردند اينها رفتند وقتي برگشت از جبهه خدمت ايشان رسيد و سلام و عليك بعد گفته بود كه فلاني يادت است كه در فلان جا مثلا وقتي كه هواپيما آمد بالاي سرتان مي خواست ماشينتان را بمباران كند يك دفعه به ذهنتان رسيد از اين راه برويد يا از در برويد بيرون بيايد به اين سنگر در فلان جا كه راه را گم كرده بوديد و متحير شده بوديد يك دفعه به ذهنتان رسيد كه از اين راه برويد آنجا من بودم كه گفتم از ماشين پياده بشويد بيايد در اين سنگر آنجا من بودم يكي يكي تمام وقايعي كه آنجا در جبهه طي كرده بودند و فكر مي كردند خودشان و به ذهن خودشان خطور كرده و خودشان موجد آن ايشان فرمود يكي يكي اينها را من بودم بعد دنباله اش فرموده بود كه فلاني چقدر سخت است كه انسان بخواهد يكي را در تمام حالات و لحظات زندگي در حفظ خودش حفظ كند اين را حفظ كند دائما در تمام لحظات بعد آدم لطيفي بود ايشان فرموده بود كه من از اينجا به اين نكته منتقل شدم مرحوم مجتهدي فرموده بودند كه به اين نكته منتقل شدم وقتي يك نفر را مي خواستم من حفظ كنم آنقدر سخت و سنگين بود در تمام لحظاتش آن حضرت كه تمام عالم حفظش به عهده ايشان است چقدر توان و قوت دارند كه تمام عوالم وجود حفظش به عهده انسان كامل است و با چه تواني اين قدرت و تحمل حفظ تمام مراتب وجود رادارند كه لحظه به لحظه جايي كه زمان است و جايي كه زمان نيست فوق زمان است تمام مراتب وجود ايشان است كه حفظ مي شود كه بكم و ت؟؟‌و بكم يختم اله و بكم يمسك السماء ؟؟‌علي العرض اين تعبير خيلي خوبي است لذا اگر در آنجا انسان ايجاد كننده صور ذهنيه است و اين صور ذهنيه به حفظ انسان و با توجه انسان محفوظ مي ماند اگر از اين دقيقتر شود انسان كامل مي تواند ايجاد كند و آن ايجاد با توجه اين باقي بماند در عالم و موجود باشد حقيقتا و تحقق داشته باشد يعني اين نمونه اي از ايجادي است كه در عالم خارج مي تواند باشد نزديكتر از مثال سابق است اما يك مرتبه از خلقكم و ما تعلمون خداي تبارك و تعالي خالق شماست و آنچه كه عمل مي كنيد صور ذهنيه آيا از عمل انسان است يا خير بازهم خداي تبارك و تعالي از اين ؟؟‌لذا اين مثال را ايشان به عنوان آموزشي مي زند نه به عنوان حرف نهايي، حرف نهايي ايشان بعدا در جاهاي ديگر مطرح مي شود لذا مثالي كه اينجا زدند عنوان عنون آموزشي دارد كه منتقل شويم ما كه وقتي انسان در اينجا نسبت به جوارح و قواي خود مالكيت دارد و اين مالكيتش به جعل كسي نيست اگر تنهايي هم باشد در يك جايي هيچ كس ديگري هم نباشد هيچ اعتباري هم در كار نباشد كودك از آنگاهي كه خود را مي يابد كم كم دست و پاي خود را احساس مي كند وقتي كه دست و پاي خود را احساس كرد و توانست آن را كنترل كند بدون اينكه كسي به او بگويد خودش را مالك مي بيند نسبت به دست و پاي خودش و در حقيقت از آنها استفاده مي كند اما مالكيتهاي ديگر مالكتيهاي جعلي است و به اعتبار است و اين زمين مربوط به من وقتي است كه بقيه هم اين اعتبار را قبول كنند كه اين زمين مال من است اگر ديگران اين اعتبار را لغو كنند مالكيت من نسبت به زمين سلب شده و حتي اگر بيايند بگويند كه با اين قانون يكدفعه تمام قوانين مالكيتها لغو شد، بگويند اين پول اين ارزش را دارد از فلان موقع اين ارزش ندارد به جعل جاعل است اينها اعتبارشان، ذاتيت ندارد كه بخواهيم بگوييم كه حتي اگر رسيديم به يك چيز قيمتي مثل طلا اگر به جايي رسيد كه يكدفعه مثلا قحطي و گرسنگي آمد طلا قيمتش را مي گويند آقا اينقدر طلا بدهيم يك لقمه نان بدهي بله در حالت عادي لذا اينها به اعتبارات برمي گردد حتي آنجايي كه خودش مثل طلا قيمت دارد اما قواي انسان نسبت به انسان اعتباريه نيست صورتهاي ذهني نسبت به انسان اعتباريه نيست از آن بالاتر يك بحث ديگري را امام مطرح مي كند من مي خواستم خيلي وارد نشوم كه وقت نگذرد اما بد نيست كه اين نكات را اشاره بكنيم چون ا يشان اينجا بحث را از منظر آموزشي امام نگاه نكرده بلكه از منظر دقيق نگاه كرده نمي خواسته عنوان آموزشي به آن بدهد تا ذهن آماده شود ايشان مي فرمايد كه بعد در صفحه 269 تحقيق حكمي آنجا بحث مالكيت حضرت حق را مطرح مي كند كه مالكيت حضرت حق مثل مالكيت بندگان نيست مملوكات خود را و مثل مالكتي سلاطين نيست مملكت خود را چه كه اينها اضافاتي است اعتباريه و اضافه حق به خلق از اين قبيل نيست گرچه در نزد علماي فقه اينطور مالكيت براي حق تعالي طولا ثابت است حالا اين را نمي خواهيم الان و آن نيز منافات با آنچه در اين نظر ملحوظ و مذكور است ندارد و از قبيل مالكيت خدا نسبت به حقايق وجوديه از قبيل مالكيت انسان اعضا و جوارح خود را نيست، اگر يك زماني اين را خوانديد با آن تفاوت نبينيد اين دو تفاوت ندارد و از قبيل مالكيت او قواي ذاحقيه و باطنيه خود را نيز نيست چون همه اينها باز هم مالك دارد مالك هم قواي ما هم خود ما مالك ديگري دارد گرچه اين مالكيت نزديكتر است به مالكيت حق تعالي از ساير مالكيتهاي مذكور در سابق و از قبيل مالكيت نفس افعال ذاتيه خود كه از شئون نفس است از اين قبيل هم نيست مثل ايجاد صور ذهنيه كه قبض و بسطش تا اندازه اي در تحت اراده نفس است مي گويد از اين مالكيت هم مالكيت حق نيست با اينكه اين ديگر خيلي مالك دقيقي است يعني حتي ايجادش هم به ايجاد اين محقق مي شود خداي تبارك و تعالي مالكتيش و ايجادش يك حقيقت واحده است همچنان كه من صورتهاي ذهنيه ام را كه ايجاد مي كنم مالكيتش هم براي من ديگري شريك نيست در اين مالكيت يعني اين دريايي از به قول جيوه اي كوهي از طلا را كه من تصور مي كنم در ذهن خودم ديگري در اين تصور شريك و دخيل نيست خودم موجدش هستم خودم حافظ و مودم هستم يعني هر وقت نخواهم با عدم توجه چه مي شود ... اما مي گويد از اين سنخ هم نيست و از قبيل مالكيت يك كمي دقيقتر عوالم عقليه مادون خود را نيز نيست عوالم عقليه نسب به مادون خودشان علت و معلولند يعني اصلا علت ايجاد آن هم نه علتي كه مثال سابق داشته باشد چون من وقتي مي توانم تصور كنم كوهي را كه از سابقي را ديده باشم از سابق تصور كوه را كرده باشم تصور طلا را كرده باشم اما عليت عوالم عقليه نسبت به مادون خودشان ابداعي است يعني نمي خواهد مثال سابق داشته باشند موجدند علت موجدند علت ابداعي آن هم باز مي گويد از اين سنخ هم نيست، كه اين ديگر دقيقترين مثال مي شود نسبت به مثالهاي سابق و از قبيل مالكيت عوالم عقليه مادون خود را نيز نيست گرچه آنها متصرف هم در اين عوالم به ادام و ايجاد باشد يعني ايجاد و ادام اين عالم به تصرف عوالم عقليه است زيرا كه تمام دار تحقق امكاني كه ذل ت؟؟‌ در ناسيه آنها ثبت است محدود به حدود و مقدر به قدر مي باشند ولو به حد ماهيتي همه آنها حد دارند احاطه حق نسبت به تمام موجودات احاطه يك نامتناهي است به موجودات، نه احاطه يك محدود به محدودي ديگر مالكيت من نسبت به آنچه كه از وجود من سرمي زند احاطه يك محدود است به محدود ديگر نزديكترين مثال كه عوالم نقليه باشند نسبت به مادون خودشان باز احاطه يك محدود ممكن است به موجودات ديگر به يك محدود ديگر اما احاطه حق احاطه اصلا نوع احاطه نامتناهي، متفاوت است لذا نامتناهي به تمام موجودات نسبتش علي السواست نامتناهي نسبتش به تمام موجودات يعني نسبت به تمام مجردات و ماديات نسبت به حق تعالي علي السواست به مجردات نزديكتر از ماديات نيست بگوييم به مجردات نزديكتر از ماديات است نه راه ندارد چرا؟ يك بحثي است كه در ذهن ما معمولا فكر مي كنيم مي آيد كه فكر مي كنيم كه خداي تبارك و تعال به مجردات نزديكتر از ماست نه اينگونه نيست اگر شيئ نامتناهي شد نامتنهاي نسبتش به هر محدودي متساوي است متساوي است تازه خود تساوي هم يكي از نسبتهاست هيچ تفاوتي در كار نيست، توانستم عرضم را برسانم نمي دانم از باب اينكه خيلي آشكار و بديهي است دوستان سؤال نمي كنند يا اينكه خيلي بي ربط است.

سؤال؟؟

احسنت من منتظر اين سؤال بودم پس قرب و بعد از اين طرف است يعني هر موجودي نسبت به نامتناهي به نسبت موجود ديگر متفاوت است دقت كنيد، يعني موجودات وقتي با هم دقت كنيد اين هم خيلي جالب است اگر يك موجود بود در عالم با خدا قياس مي كرديم قرب و بعد معنا نداشت اما موجودات را وقتي با هم قياس مي كنيم در نسبتشان به نامتناهي موجودات با هم مراتب دارند،‌ پس قرب و بعد از كدام طرف است در نسبت موجودات باهمديگر است نسبت به نامتناهي نه نسبت نامتناهي با آنها در نسبت نامتناهي به اين را مرحوم ابن فحد علي در كتاب شريف ؟؟ۀ‌الداعي خيلي زيبا ذيل آيه ادعوني استجب لكم آن آيه فاني قريب اجيب دعوة‌ الداعي الي دعا؟؟‌ايشان ذيل اني قريب مي فرمايد كه چون قرب به معناي مطلق آمده اين اني قريب يعني نسبت خداي تبارك و تعالي با همه موجودات علي السواست.

سؤال؟؟؟؟

نه اضافه مقولي نيست قرب و بعد اما نسبت چون وجودي است مقولي نيست مراتب وجود است اما خداي تبارك و تعالي از اين اضافه هم بري است لذا نسبت خدا به موجودات قابل نسبت هيچ موجود محدودي به آن متصرفاتش نيست، چون موجود محدود به متصرفاتش ايجادا و اعد؟؟‌نقش دارد اما ايجادا و اعداما يك موجود محدود به موجود محدود ديگري موجودات عالم نقليه علت عالم مثال و علت عالم مادي هستند اما علت محدود نسبت به محدود ديگري اما آن محدود نسبت به اين محدود مادي نامحدود است هرچند نسبتش يعني موجود عالم عقلي نسبت به عالم مادي نامحدود است چون علتش است اما با اين كه نسبت به اين مطلق است اما خودش نسبت به عالم فوق خودش نسبت به اسما الهي خودش محدوديت دارد خودش حد دارد لذا نسبت حق به تمام موجودات خيلي بحث سنگين و دقيقي امام اينجا مطرح كرده نسبت حق به تمام موجودات قابل قياس با هيچ نسبت ديگري نيست حتي سنگينترين و دقيقترين نسبتهاي عالم وجود كه نسبت عوالم فوق نسبت به عوالم دون كه موجدشان هستند و اصلا ايجادشان و اعدامشان به دست آنهاست.

سؤال؟؟؟؟

احسنتم يعني اين بياني كه امام در اينجا دارد يعني همين بياني كه شما كرديد اينكه مي گويد كه نسبت نامتناهي به متناهي نسبتي نيست كه قياس داشته باشد شبيه داشته باشد يعني همين، يعني چون نامتناهي نسبت به موجودات ديگر احاطه قيومي دارد آن موجود در عرض او نيست حتي در طول او نيست كه قابل نسبت باشد لذا اينجا قابل نسبت نيست. يعني منتها اين ديگر زبان يك كمي دقيقتر بود ما داشتيم زبان آموزشي جلو مي رفتيم حالا شما زبان دقيقترش را كرديد اين بحث خيلي بحث جالب و دقيقي بود كه حالا اگر خواستيد حتما كلام امام را رجوع كنيدكلامش ادامه دارد تبيين بيشتري دارد كه مي فرمايد كه مالكيت حق تعالي كه به اضافه اشراق به احاطه قيوميه است مالكيت ذاتيه حقيقيه حقه است كه بعد بيان مي كند آيات و روايات ذيلش را مي آورد كه چند تا جمله عالي كليدي هم در دنباله اين بحث ايشان مي فرمايد كه شما رجوع كنيد ما ديگر كشش بحث را بايد با توجه به زمان بحث و سرعتي كه مي خواهيم داشته باشيم رعايت كنيم وگرنه من خلاصه خودم دلم آب مي شود كه وارد آن بحثها شوم اما با كنترل و حفظ از آن بحثها عبور مي كنيم مي آيم به بحثهايي كه بايد طي بحث هم بشود.

ايشان در ادامه اين را مي فرمايد كه فرب هو المالك الذي يدبر امر مملوك فقيه در رب، معناي ملك است و معنا الملك الذي عندنا في ظرف الاجتماع هو نوع الخاص من الاختصاص و هو نوع قيام شي بشي يوجب صحت تصرفات فقط يك رابطه اي است كه صحت تصرفات ر ا دارد اين خانه مال من است صحت تصرفات خودش را به دنبال دارد فقولنا ان عين الفلاني ملك ماست معناه ان له نوع من القيام والاختصاص بنا يصح معه تصرفاتنا فيها ولولا ذلك اگر اين رابطه نباشد لم تلك التصرفات و هذا في الاجتماع معنا الوضعي الاعتباري اين در اجتماع يك معناي وضعي اعتباري غير حقيقي است حقيقي نيست يعني وجودي تحت خودش نيست هر چند مبتني بر يك وجود است كه اين بحث هم يادتان نرود كه هر رابطه اي كه ما با عالم ايجاد مي كنيم هر رابطه اي حتي روابط اعتباريه حتما و حتما از يك منشأ حقيقي نشأت گرفته چرا؟ چون انسان ابداع ندارد، نمي تواند چيزي را كه تا به حال سابقه نداشته باشد براي خودش ايجاد كند تصور كند راه ندارد تصورش حتي تا بخواهد دنبال تصور جعلي كند تمام جعلي كه انسان دارد تمام تصرفات و تصوراتي كه انسان دارد، هم تصرفاتش هم تصوراتش، كه مبدأ تصوراتند تمام تصرفات و تمام تصوراتش مسبوق به سابق است ابداعي نيست انسان ابداع ندار تأليف تركيب دارد اما ابداع ندارد اين يك قاعده است يك قانون است اگر اين را خوب حل كرديم بعدها اين كليد به كارمان مي آيد هر جا يك نگاه جديدي از انسان مي بينيم دنبال مبدأ در درون و علامه مي فرمايد هر نگاهي در انسان كه در بيرون محقق مي شود مبدأي در درون دارد يعني تمام علوم حصوليه ما تمام علوم حصوليه، تمام انهاء‌ تصورات ما برگشت به يك علم حضوري و برگشت به يك تصرف حضوري مي كند، اين قاعده اي است كه آن موقع برگرداندن اگر بگوييم ما الان نود و پنج شش درصد تصرفاتمان در عالم تصرفات بيروني است تصرفات خارج از وجود خودمان است اين نود و پنج شش درصد بلكه تا نود و نه درصد از آن يك درصد مبدأ تصورات و تصرفات دروين نشأت گرفته همه مبتني بر آنهاست همه از آنها شروع شده و آغاز گشته و مطابق آنهاست هر چند تأليف در آن صورت گرفته تغيير در آن صورت گرفته اما تغييرش ابداع نيست تغييرش در تركيب است دو جور و دو چيز را با هم تركيب مي كند لذا انسان تمام آنچه در بيرون دارد با تحليل تحليل يعني برگرداندن به اجزا اوليه برگرداند مي رسد به مبدأ دروني اگر اين حرف را كسي توانست براي خودش تثبيت كند آن موقع در نحوه تعليم و تربيت خيلي اثرگذار است آن موقع در نحوه بيان خيلي اثر گذار است آن موقع بحث دين كه حقيقت فطري است ..... يعني اين مبدأ‌ مي شود براي بسياري از علوم مختلفي كه از اين نشأت مي گيرد با اين نگاه خيلي حرف دنبالش مي آيد، كه همه اينها بايد آنوقت اين كه مي گويند من عرف نفسه فقد عرف ربه اين خودش را خوب نشان مي دهد اينكه مي گويند انسان آنچه كه در بيرون مي خواهد از سير آفاقي از سير انفسي شروع مي شود خودش را خوب نشان مي دهد آن موقعي كه مي گويند انسان

چون به چشمت داشتي شيش كبود

زين سبب عالم كبودت مي نمود

خوب خود را نشان مي دهد كه انسان از منظر درون آن موقع به عالم نگاه مي كند منتها اين منظر درون اين گونه نيست كه هر گونه ما بخواهيم او را قرار بدهيم تا بگوييم كه نسبيت حاصل مي شود خير اينگونه نيست بلكه يك حقيقت و واقعيتي دارد كه اين منظر درون كه خداي تبارك و تعالي خالق آن است كه مي شود فطرت اين منظر درون مي شود فطرت كه همه چيز از اين است لذا در اين كتاب علامه اين سيل را تجربه مي كند، بارها و بارها براي ما تا بتوانيم اين را ملكه كنيم در ذهنمان پس يكي از كدهايي كه در الميزان بايد ملكه شود در وجودمان اين است كه تمام حقايق برمي گردد به حقايق دروني و از آنجا شروع مي شود دوباره تركيبات اگر توانستيم اين كار را بكنيم مي توانيم از اين به بعد تركيبات جديد ايجاد كنيم چون مبادي كار دست ما است تصورات اوليه آن مبدأ اولي دست خودمان است چون دست خودمان بود مي توانيم تركيب جديد ايجاد كنيم مي توانيم راهكارهاي جديد در تربيت به كار ببريم مي توانيم در عقب گرد كردن و قهقرا رفتن سيلي كه ايجاد شده نقطه غلط را به دست بياوريم مي دانيم بايد به كجا عقب گرد كنيم مي دانيم بايد به كدام سمت برگرديم گاهي انسان نمي داند به كدام سمت بايد برگردد گاهي انسان نمي داند به كدام سمت بايد برگردد اينكه مي گوييم تا كجا بايد برگرديم در عقب گرد در اين مبدأ سير آشكار مي شود سير كه آشكار شد هر جا اشكالي داشته باشد خودش را خوب نشان مي دهد نمي دانم من با يك نگاه تفصيلي به مسئله كه در ذهنم است حرف مي زنم نمي دانم با اين چند جمله توانستم آن نگاه تفصيلي ام را قدري عرض كنم كه علامه چه منظري در اينجا به كار برده لذا عرض كردم اين آموزشي است بحث، عرض كردم كه ما وقتي كه مثال مالكيت را كه در بيرون است ما مالكيت در بيرون را كه ديديم ما احساس مي كنيم اين مالكيت را انسان كي ايجاد كرد مبدأ را برمي گردانيم در تحليلهاي جامعه شناسي در تحليلهاي روان شناسي برمي گردانند انسان را مثلا در جايي كه دو نفر با همديگر مثال تحليهاي دكتر شريعتي را مي بيند برمي گرداند به آنجايي كه انسان وقتي كه از دامداري به كشاورزي منتقل شد اگر يادتان باشد زمينها محدوديت پيدا كردند از ‌آنجا انسان وقتي كه به زمين گره خورد در اين گره خوردن براي خود يك نوع مالكيت رابطه در حيوانات مي بينيد حيوان مي آيد يك محدوده اي را مثلا حيوان سلطه گر آنجا بوي خود را به درختان نشان مي دهد تلويزيون اينجا علامت مي زند اگر حيوان ديگري از اين سنخ وارد اين منطقه شود اين تصرف خودش است مالكيت اعتباريه است از چه چيزي نشأت گرفته در وجود حيوان، با اينكه غريزي است اما از جايي كه مالكيت خودش را بر اعضا و جوارح خودش مي يافته كه در انسان هم همينگونه است نشأت گرفته كه در تحليل مالكيت به اينجا برمي گردد زوجيت به همين نحو برمي گردد ولد بنوت و ابوت به همين رابطه ها برمي گردد هر چند اين رابطه ها با رابطه تكوين يك منشأ دارد اما اين رابطه ها در تحليل رابطه اعتباري برمي گردد به يك تحليل واقعي به يك رابطه لذا انسان در فرزند بقاي خودش را مي بيند چون بقاي خودش را مي خواهد بقاي فرزند كه از وجود خودش است بقاي خودش مي بيند اين بقا آن را راحت فداكاري مي كند چنانچه براي خودش اينقدر در تحليل اينها در رساله هاي مفصلي تقرير؟؟ شده در رساله اعتباريات مرحوم علامه و در الميزان انشاءالله جاهاي ديگر بحثي كليدي است دائما تكرار

سؤال؟؟؟

يعني تمام اين پيچيدگيهاي مالكيت مبتني بر يك اصل اساسي است اصلها را اگر پيدا كرديد آن موقع اگر جايي تخطي شده از اين اصل مي توانيم راحت پيدايش كنيم اگر جايي از نظام فطرت دور شديم حد و حدودش را اگر بخواهيم محك بزنيم بسنجيم با اين نظام فطرت قابل سنجش است كه بگوييم كه چه كنيم كه مالكيت در نظام فطري گسترش پيدا كند، يعني اساس مالكيت در نزد اسلام ممدوح است چون فطري است نظام فطري دارد لذا خداي تبارك و تعالي اگر اساسش را قبول مي كند و فطري مي داند براي اين نظم فطري هم سير قرار داده اين سير را يك سري را از قواعدي را از روايات و آيات يك سري را نظام تكوين خودش بيان مي كند كه بيان نظام تكوين هم همان رابطه واقعي است كه در ما قرار داده كه از آنجاها مي توانيم وجداني بعضي از قواعد نظام تكوين را به دست بياوريم او در تمام اعتباريات اينگونه است مالكيت آشكارا است و موضوعهم بحث امروز ماست لذا ايشان مي فرمايد هذا في الاشما؟؟ معنا ‌وضع اعتباري غير حقيقي و هو مأخوذ اين اما اخذ شده من معنا الآخر الحقيقي از يك معناي حقيقي اخذ شده كه مسني؟ۀ؟‌ ملك اين را ملك مي گوييم اين دو ملك شد ملك اعتباري و ملك حقيقي و هو اين ملك حقيقي چه چيزي است نحو قيام اجزا وجودنا و قوانا بنا، قواي ما، و اجزاي وجود ما نسبتشان با ما به جعل جاعل نيستند، بلكه به وجودند به ايجاد حق تعالي هستند لذا اينها تصرفات ما در آنها از سنخ تصرفات حقيقيه است و هو نحو قيام اجزا وجودنا و قوانا بنا و ان لنا بصرا و سمعا و يدا و رجلا همه اينها را ما احساس مالكيت نسبت به آنها مي كنيم و اگر ديگري بخواهد تصرفي در اينها بكند يا مانعيتي براي تصرف ما قرار بدهد باعث ناراحتي و پرخاش ما مي شود اگر كسي دست ما را بگيرد كه دست را بلند نكنيم قطعا در حيطه تصرفات ما دخالت كرده ما ناراحت مي شويم باعث ناراحتي ما مي شود كه او محدوديت براي وجود من ايجاد كرده و معنا هذا الملك انها في وجودها اينكه مي گويم ملك حقيقي ملك حقيقي چيست؟ يعني اينكه انها في وجودها قائمة‌ بوجودها غير مستقلة اگر كسي بخواهد بگويد دست يك ذاتي دارد خودش همه مي خندند به او بگويد دست يك ذاتي دارد و من هم يك ذاتي دارم او يك شيء‌است و من هم يك شيء‌او به من اضافه شده همه مي خندند در حاليكه ما در ملك اين ذات را قبول مي كنيم مي گوييم اين زمين يك ذاتي دارد كه اين ذات با يك رابطه به من منتصب است لذا مي تواند از من جدا شود بدون مالك بماند او هست معدوم نمي شود مي تواند به مالكيت كسي ديگر در بيايد پس مي تواند رها از مالكيت باشد مثل زمينهايي كه بايرند مثل جاهايي كه دسترس بشر نبودند بدون ارتباط باشد اين هست يا خير هست اما مالكي ندارد مي تواند از مالكيت اين من در بيايد به مالكيت كس ديگري در بيايد چون آن شيء حقيقي است يك رابطه برقرار است اما دست من مالكيتش نسبت به من حقيقي است البته قابل شبهه نباشد بگوييم اين دست از اينجا ممكن است قطع شود پيوند بخورد به يك دست ديگر اين دستي كه قطع مي شود جسد مي شود، دست نيست جسد است البته علم ممكن است اين جسد را بتواند با رابطه به ديگري آن هم با اذن اين وصل كند لذا در شريعت اذن او حتي براي ميت اين اذن يا به ولي ميت برميگردد يا اگر در زمان حيات بوده به خود ميت اذن داده باشد برمي گردد چون مالكيتش حقيقيه است ديگر به جزئيات وارد نمي شويم بل مستقبل باستقلالنا و لنا ان تصرف ها؟؟‌كيف شئنا هذا هو الملك الحقيقي كه ما هر طور كه مي خواهيم مي توانيم در آن تصرف كنيم، اما آني كه به خدا منتصب است حقيقت ملك است والذي يمكن انتصاب اليه تعالي بحسب الحقيقه و هو حقيقت الملك اين حقيقت ملك از بيان ملك حقيقي هم بالاتر است يعني ايشان اينجا با يك زبان خيلي دقيقي ملك حقيقي يك مرتبه ملك بود اما حقيقت الملك از آن هم حقيقت الملك شامل مي شود از جمله ملك حقيقيه را حقيقت ملك به خدا منتصب است دون الملك الاعتباري كه الذين يبطل بطلان اعتبار وال؟ و من المعلوم ان الملك الحقيقي لا ينفك ان التدبير اين هم نكته دوم ايشان است پس ملكيت خداي تبارك و تعالي نسبت به عالم رب بودن خدا نسبت به عالم مالك بودنش است مالك بودنش ملازم با تدبير است چون وقتي مالك حقيقي شد ور من است كه زمين را مي توانم مالك باشم و رهايش كرده باشم مي توانم من مالك زمين باشم اما زمين از من رها باشد من خانه را مالكم اما خانه ول شده دارد از بين مي رود اما مالكيت حقيقيه اينگونه نيست دست من كه در تحت تربيت من و مالكش منم دائما به ابقاي من باقي است اگر اين دست هيچ گاه رابطه من با اين دست از رابطه وجودي اگر قطع شود اين دست ديگر با من نيست اين ملك من نيست يعني دستها قطع شد ديگر دست من نيست ولي آيا آن زمين من يادم رفته است توجهي به آن ندارم آيا زمين من است يا خير اصلا هيچ وقت ياد من نيست ولي زمين من است ولي رابطه علم حضوري من به دست و پا و اعضا و جوارح حتي در خواب از بين نمي رود، حتي در وقتي كه بي حس كردند كه حس ندارد و من احساس نمي كنم اين رابطه از دست نرفته است لذا همين قلب دارد اين را اداره مي كند همين وجود به حفظش دارد لذا مي فرمايد كه در اينجا لا ينفك ان التدبير ملك حقيقي از تدبير خارج نيست تدبير لازمه اش است و ان الشيء‌ ؟؟‌تقر في وجوده الا شيء اگر فقر وجودي داشت نسبت به چيز د يگري افتقر نه احتياج است ذاتش محتاج به اين بود ذاتش عين احتياج به اين بود اذ افتقر في وجود نه در عوارض وجودش نه در كمالات وجودش في وجود در اصل وجودش اگر محتاج بود فمن يستقل انه في وجود پس مي شود هيچ استقلالي در وجود ندارد با او هست بدون او نيست اين رابطه وجودي با او برقرار است فمن يستقل عنه اگر وجودش اينگونه بود عنه في آثار وجودي در هيچ اثر وجودي هم مستقل نيست اين رابطه ما است با آثار وجوديمان با تصورات ذهني مان با قواي وجوديمان خداي تبارك و تعالي اين رابطه را به نحو ادقش با تمام عالم دارد كه همه عالم مي شوند عين ربط به خداي تبارك و تعالي و عين احتياج به خدا و او علت همه است و او خالق همه است و هو تعالي رب لما سوا پس رب با اين نگاه تا مي گوييم رب است حالا از اين به بعد رب را تا مي گوييم رب در ادعيه و دعا بايد از رب يك تصوير ديگري در ذهن ما باشد مالكي كه همه وجود من در اختيار اوست همه لوازم و كمالات وجود من به اذن اوست همه كمالات اصل وجود و كمالات وجود من با اختيار اوست رب كه مي گوييم اين رابطه حقيقيه را تصوير مي كنيم الحمدلله رب العالمين مالك همه عالم و مي فرمايد عالمين معاني مختلفي دارد يكي اينكه همه عالم وجود را شامل شود يكي اينكه عوالم وجود انساني را شامل شود ايشان مي فرمايد كه يكي جميع موجودات ديگري عوالم وجود را عالم نبات عالم حيوان عالم انسان اين را شامل شود مي گوييم جمع عالمين به اين عنوان است ديگر اين كه بگوييم خود اصناف يك نوع را شامل شود كه انسان است در اينجا وقتي ميگوييم الحمدلله رب العالمين به قرينه مالك يوم الدين به قرينه آن بحث رحيم كه كمال وجود و بحث كمالاتي كه در نظام تشريع بود بود نشان مي دهد كه اين رب العالمين اين رب مربوط به عوالم وجود انسان است، كه ايشان اين را مي پسندد كه اطلاق شود بر كل صنف مجمتع الافراد كعالم العرب عالم العجم عالم العالم عالم الجاهل العالم الكافر همه عوالم وجودي انساني را شامل شود و به قرينه اي كه در روايات و آيات آمده اين هم ملحق ميشود در اين مسئله به انسان كه تمام عوالم جن و انس را شامل مي شود مي فرمايد كه قرائن ديگري هم در آيات آمده مثل واستفاك علي نساء العالمين خدا مريم را بر تمام زنان عالمين يعني معلوم مي شود كه عالمين عوالم وجودي انسان بر زنهاي ديگر علي نساء‌العالمين قرينه است يا ليكون للعالمين نظيرا براي عالمين تو نظير باشي نظير يعني كسي كه قابليت پذيرش ؟؟‌را دارد در اينجا و مي شود عوالم انساني يا اتعتون فاحشه ما سبقكم بما من احد من العالمين هيچ يك از عالمين قبلي همچين فاحشه اي را قبل از شما اين عالمين قطعا كساني هستند كه فاحشه از آنها امكانپذير است از نظام غير از انسان فاحشه بدي امكانپذير نيست چون همه عالم وجود غير از انسان معصوم است به عصمت الهي چون نظام تكوين دارند اين هم قرايني در آيات ديگر كه عالمين را به عنوان عوالم انسان گرفتند

اما مالك يوم الدين ايشان مي فرمايد ما مالك بخوانيم يا ملك در قرائت هر دو آورده شده و صحيح است ايشان يك ضميمه و قرائتي آورده مي فرمايد كه اگر ملك بخواهيم بخوانيم ملك معمولا اضافه مي شود با زمان اضافه به زمان مثلا مي گويند ملك العصر الفلاني پادشاه زمان فلان اگر ملك با زمان همراه بود ملك بودن ترجيح دارد اين را از لغت ايشان استفاده مي كند مي گويد چون در اينجا يوم الدين آمده اينجا ملك بودن ترجيح دارد از جهت اضافه به زمانش اما در اينجا اينكه امامي استدلال مي كند در اينجا من اين را تمام كنم بعد مي فرمايد فقد ذكر لكل من القرائتين ملك و مالك وجوه من التأييد غير ان المعينين من السلطنه ثابتتان في حقه تعالي چون هم خدا مالك است هم ملك است هر دو ثابت است در حق خدا و هر دو اسم هم به كار رفته در حق والذي تعرفه اللغت والعرف ان الملك هو المنصوب الي الزمان هر جا سلطنت باشد زمان در آن انتصاب دارد ملك العصر الفلاني مثلا ميگويند ولا يقال مالك العصر الفلاني الا بعنايت البعيده لذا با اين بيان ايشان ملك را ترجيح داده اما امام مي فرمايد كه

سؤال؟؟؟

عرض كرد ديگر اينها را عمدا جا انداختم كه ديگر ساده باشد مي فرمايد ملك ترجيح دارد امام مي فرمايد نه مالك ترجيح دارد علت هم اين است با اينكه اكثر علما ملك را تجويز كردند و در قرائت هم شايد قرائت غالب ملك باشد اما مالك در اصطلاح مردم اكثريت داشته در قرائت حمدشان و چون حمد براي نماز بكار مي رفته و يك سنت متصله و سيره متصله بوده چون مردم دائما اين را بصورت مالك مي خواندند نشان مي دهد كه اگر غير مرضي بود از ابتدا اينگونه شكل نمي گرفت استناد كرده به يك سيره متشرعه متصله لذا مي فرمايد مالك بر ملك ترجيح دارد البته با آن معنايي كه مرحوم علامه براي مالك كرده اند كه مالكيت حقيقيه است و مالكيت حقيقيه در آن تدبير خوابيده آنوقت ملك مي شود يكي از شئون مالك با آن نگاه سلطنت و ملكيت يكي از شئون مالكيت است چون مالكيت دقيقيه شد چون مالكيت حقيقيه شد و ملك را اگر بخواهيم كه طبق معنايي كه كردند تدبير خود هو الذين يملك نظام القم؟؟ و تدبيرهم دون العين عين را مالك نيست اما تدبير را مالك است ملوكيت پادشاهي يعني يك كسي كه مالك مي شود رئيس مي شود در كشوري ملك مي شود روابط را مالك است احكام را مي تواند صادر كند بگويد چه بكنيد اما مالك افراد است نه مالك افراد نيست اما اگر مي خواست مالك افراد شود مي گفت انا ربكم الاعلي من مالك شما هستم آنجا ادعاي مالكيت پس مالكيت سعه اش اوسع با اين نگاه بر ملوكيت سعه اش اوسعه است مگر اينكه كسي ملوكيت را حقيقيه بگيرد كه شامل مالكيت بشود اين بحث بحث روايي را هم دوستان خودشان نگاه كنند چون چند تا روايت را در بحث خوانديم از جمله روايت اول كه اساس بحث عبوديت را با بسم الله الرحمن الرحيم در آنجا بيان كرديم بيانات ديگرش را هم كه آمده از جمله اينكه رحمان و رحيم به چه معناست در بيانمان همين روايات را بيان كرديم و همچنين اينكه بسم الله الرحمن الرحيم جزو سوره است يا خير اختلاف بين شيعه و بعضي از اهل تسنن است كه بعضي از اهل تسنن جزو سوره نمي دانند و جهر به بسم الله را در نمازهاي اخواطيه لازم نمي دانند چند تا روايت به اين مضمون آمده كه اينها ثروت كردند اعظم آيت في القرآن را كه عظيم ترين آيه را با آن بياني كه علامه فرمودند چقدر اين آيه عظيم بود كه اين بسم الله الرحمن الرحيم كل امر ذي بال لم يبدع في بسم الله الرحمن الرحيم با توجه به آن غرضهايي كه براي بسم الله ذكر شد كه هر بسم الله يك غرض خاص و تعلق خاص است كه حتي اگر مي خواهي سوره را عوض كني بسم الله را بايد تكرار كني ديگر قطعا اين ها بسيار واضح و آشكار مي شود انشاء‌الله تا سر بحث فلسفي كه آن هم سه چهار خط است كه مشكلي ندارد از اياك نعبد و اياك نستعين در جلسه بعد در خدمت دوستان هستيم اگر سؤالي دارند تا اذان نشده باشيم اين هم در ضمن معرفي كنيم كتاب شريف بحار جلد 92 از صفحه 223 الي 261 كه اين در رواياتي كه در تفسير سوره حمد در اينجا وارد شده فضايل تفسير خيلي روايات عالي است. اين حدود چهل صفحه رواياتي را كه در تفسير سوره حمد آمده و بسيار مباحث عالي را هم آورده دوستان اگر استفاده بكنند مطالب عالي در اين روايات بدست مي آيد ما بخاطر ذيق وقت كه مجبوريم مطالب مختلف بياوريم محروميم اين محروميت را تا اين حد از ما قبول بكنيد.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته